

نقدی بر شرح دیوان خاقانی

ناصر نیکوبخت*

چکیده

خاقانی شروانی از شاعران پرآوازه قرن ششم هجری است که به تبع شاعران هم‌عصر خود در رعایت سبک فنی مصنوع و الزام به آوردن غالب اطلاعات و اصطلاحات علمی، معارف دینی، تاریخ، اسطوره، باورهای عامیانه، و ... گوی سبقت از بسیاری از همگنان خود در دشوارگویی ربوده است؛ به همین سبب، بسیاری از خاقانی‌پژوهان کوشیده‌اند، ضمن تصحیح و تنقیح دیوان خاقانی، پرده از پاره‌ای رمز و رازهای پوشیده در شعرش بردارند و ضمن معنی تمام یا گزینش ابیاتی از دیوان، پژوهندگان شعر خاقانی را مددکار باشند. شرح دیوان خاقانی اثر محمدرضا برزگر خالقی از دیگر کوشش‌های در همین مسیر است که در ادامه و پیش روی داشتن گنجینه عظیمی از خاقانی‌پژوهی، اعم از شرح‌های کلی، گزینه‌ها، کتاب‌ها، و مقالات فراوان، به شرح پنجاه قصیده از دیوان پرداخته است. این شرح با همه تلاش‌های ستودنی شارح، مصون از سهو و خطا و عاری از نقص و کاستی نیست. این مقاله کوشیده است در حد اختصار به پاره‌ای از این موارد بپردازد.

کلیدواژه‌ها: خاقانی، خاقانی‌پژوهی، دیوان خاقانی، برزگر خالقی.

۱. مقدمه

شرح دیوان خاقانی همراه با مقدمه، تلفظ واژه‌های دشوار، درست‌خوانی، زیباشناسی، و شرح ابیات به کوشش محمدرضا برزگر خالقی، چاپ اول، انتشارات زوار در شمارگان ۱۶۵۰ نسخه، مشتمل بر شرح پنجاه قصیده خاقانی است. کتاب دارای ۶۹۵ صفحه است و شامل

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس n_nikoubakht@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۲

فهرست، پیش‌سخن، فهرست قصیده، مقدمه (ص ۱۱-۳۱)، سپس ۵۰ قصیده به ترتیب چاپ ضیاء‌الدین سجادی، همراه با شرح واژگان و معنی ابیات، و در نهایت کتاب‌نامه می‌شود. در مقدمه به احوال و آثار و ممدوحان شاعران هم‌عصر و هم‌سبک خاقانی اشاره شده است. این مقدمه در واقع نوعی گزارش از مقدمه سجادی و پاره‌ای تذکره‌ها و مقدمه‌های دیوان و دیگر آثار خاقانی است و حاوی نکته‌ای جدید نیست. متأسفانه، در معرفی آثار خاقانی شارح محترم مثنوی *تحفة العراقین* و *ختم‌الغرایب* را دو اثر مجزا تصور کرده است و در معرفی هر یک چند سطر نگاشته است، از جمله در خصوص «ختم‌الغرایب» گوید: نام سروده‌ای است بر وزن «*تحفة العراقین*» که به خاقانی نسبت داده شده است و ... (خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۲۹). در حالی که بر اساس تحقیقات جدید، این دو نام متعلق به اثری واحدند. در سال‌های اخیر چند تصحیح جدید از این مثنوی با عنوان *ختم‌الغرایب* به چاپ رسیده است: یکی به همت یوسف عالی عباس‌آباد، انتشارات سخن (۱۳۸۶) و دیگری به همت علی صفری آق قلعه، انتشارات میراث مکتوب (۱۳۸۷)؛ نسخه‌ای دیگر به همت ایرج افشار، تحت عنوان *ختم‌الغرایب: تحفة العراقین*، انتشارات میراث مکتوب و فرهنگستان علوم اتریش (۱۳۸۵).

شارح محترم در کتاب‌نامه به پاره‌ای از منابع مورد استفاده خود اشاره کرده است، ولی متأسفانه در بسیاری از مواقع نیز از ذکر منابع خود، که به صورت مستقیم و بدون هیچ دخل و تصرفی استفاده شده، دریغ کرده است. چنان‌که استفاده مشهود از فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی سجادی و بسیاری گزیده‌ها انکارناپذیر است، از جمله گزیده سجادی، نصرالله امامی، معصومه معدن‌کن، و عباس ماهیار. البته جای شگفتی است که در منابع ایشان هیچ مقاله پژوهشی مرتبط با خاقانی دیده نمی‌شود و این در حالی است که مقالات فراوانی در خصوص نقد شروح و معنی پاره‌ای ابیات مشکل خاقانی در دسترس است که می‌توانست در بسیاری از موارد راهگشای شارح باشد. به‌علاوه شارح مدعی است که در معنی پاره‌ای ابیات از بیانات شفاهی سیدجعفر شهیدی در کلاس درس استفاده کرده است که، جز در یک مورد، در جایی از شرح مشخص نشده چه مطالبی را از ایشان اخذ کرده است. البته در همین یک مورد نیز انتساب چنین اظهار نظری به ایشان درخور تأمل و تردید است (خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۷).

خوشبختانه در خصوص شرح قصاید خاقانی تلاش‌های فراوانی صورت گرفته و آثار زیادی تاکنون چاپ و منتشر شده است و شارح نیز به پاره‌ای اشاره کرده است و می‌توان گفت که غالب ابیات مشکل خاقانی، تحقیق و تا حد زیادی رفع مشکل شده است، البته

تلاش شارح محترم نیز در این مورد ستودنی است؛ زیرا همه ابیات دیوان به ترتیب و با انسجامی منطقی شرح و بسط داده شده است، واژه‌ها و اصطلاحات مشکل تبیین شده و سپس معنی سلیس و روانی از بیت عرضه شده است، اما با توجه به پیشینه پر بار تحقیقات خاقانی پژوهی و وجود مقالات فراوان در این خصوص، انتظار می‌رفت این شرح، که به نوعی بسیار جامع‌تر از شروح پیش از خود است، شرحی با حداقل کاستی و خطا باشد، اما چنین نیست و در ادامه به پاره‌ای اشکالات و ایرادات اشاره خواهد شد.

همان‌گونه که شارح اشاره کرده است، مأخذ ایشان دیوان تصحیح سجادی است و در پاره‌ای موارد از ضبط‌های چاپ عبدالرسولی استفاده کرده و در موارد زیادی ضبط عبدالرسولی را ارجح دانسته است (همان). ایرادات شرح به چند نوع تقسیم می‌شود:

۲. اغلاط نگارشی

پاره‌ای از اغلاط مصطلح در این کتاب به شرح زیر است:

جمع نظر با ات ← نظرات (پیش‌سخن: ۷)، بوالعجبی به جای بلعجبی (خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۷۵ شرح بیت ۲۷)، و موارد متعدد در ابیات؛ چنان‌چه به جای چنان که (همان: ۱۱۳ شرح بیت)؛ بوالعجب به جای بلعجب (همان: ۱۴۴ بیت دوم، ۲۳۲ شرح بیت ۷۲)؛ بهبودی به جای بهبود (همان: ۲۶۱ شرح بیت ۱۴)؛ بوالفضول به جای بلفضول (همان: ۳۲۵ شرح بیت ۶۸)؛ سلامتی به جای سلامت (همان: شرح بیت ۳۵/۲۶)؛ بوالهیجا به جای بلهیجا (همان: ۱۳۵)، و غیره.

۳. استناد نارسا به بیان شفاهی شهیدی

همان‌طور که بیان شد، شارح در پیش‌سخن مدعی است که در شرح پاره‌ای ابیات از بیانات شهیدی بهره گرفته است؛ در حالی که، فقط در یک مورد به بیان ایشان استناد کرده است و اگر موارد دیگری در شرح وجود داشته، متذکر نشده است.

در تبیین یکی از ابیات، اظهار نظری به شهیدی نسبت داده شده که با توجه به فضل بی‌بدیل ایشان، چنین استنادی به ایشان جای تأمل دارد؛ مثلاً در شرح بیت:

آمد پی متابعتش کوه در روش رفت از پی مشایعتش سنگ در هوا

(همان: ۲/۴۵)

به نقل از شهیدی گوید:

بیت اشاره است به حرکت کوه و پریدن سنگ به آسمان در شب معراج؛ در اخبار معراج چنین نیامده است که کوه در شب معراج از پیامبر (ص) متابعت کرده باشد و سنگ برای بدرقه پیامبر (ص) به هوا خاسته باشد. این تعبیر شاعرانه است، چون پیامبر (ص) قطب و ولی عالم امکان بود، بعد از رفتنش از این عالم، حرکت و زلزله‌ای پدید آمد (شهیدی به نقل از خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۵۹).

در حالی که مصرع دوم اشاره به یکی از وقایع شب معراج پیامبر از بیت‌المقدس دارد که چون پیامبر (ص) از روی صخره صماء به طرف آسمان عروج کرد، صخره نیز از جای خود حرکت کرد و پیامبر (ص) آن را از حرکت بازداشت و گویند این صخره همچنان در فضا معلق است (← سراج‌الدین علی خان، ۱۳۶۳: ذیل «صخره»؛ البته شارح در ادامه گوید: ناصر خسرو گفته است که قبةالصخره در شب معراج به حرکت درآمد).

۴. استفاده از ضبط عبدالرسولی به جای سجادی

گاه شارح، ضبط عبدالرسولی را بر سجادی ترجیح داده و در نتیجه معنی دیگری از بیت اراده کرده است که به نظر می‌رسد در بعضی مواضع ضبط سجادی بر عبدالرسولی ارجح است؛ مثلاً در بیت:

از آسمان جنیبه برون تاخت قدر او هم عرش نطعش آمد و هم سدره متکا

در حالی که در نسخه سجادی آمده:

از آسمان نخست برون تاخت قدر او

(خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۱۵/۶۹)

بود که روز اذالشمس کورت بی‌نام بنات نعش فلک را بریده موی و مصاب

شارح به جای «بر او» در مصرع اول «بود که» آورده و سپس معنی کرده است: امید

است که روز قیامت اختران فلک را در عزای پدرشان موی‌کنده و پریشان ببینیم.

در حالی که با توجه به بیت قبل که می‌گوید: فلک امسال بر من ظلم‌هایی کرده که اگر

دلیلش را از او پرسی، خجل می‌شود، در بیت بالا ادامه می‌دهد که بر او (خاقانی) ظلم‌هایی

رفته است که تاریخ‌شدن خورشید در قیامت در مقابل آن ناچیز است و اختران نعش به

واسطه آن ظلم‌ها مصیبت زده‌اند. در تحریر اولیه مقاله به موارد دیگری اشاره شده بود که در

این میان، مقاله عالمانه سعید مهدوی فر تحت عنوان «شرحی دوباره از دیوان خاقانی» به صورت مبسوط به این گونه تفاوت ضبطی اشاره کرده است و در این جا برای پرهیز از تکرار حذف شده است) (← مهدوی فر، ۱۳۹۱: ۵۲-۷۵).

۵. توضیح واضحات

گاه شاعر در خصوص بعضی تلمیحات و وقایع تاریخی داد سخن داده است؛ در حالی که، این موارد در همه شروح آمده و نیازی به بسط نداشته است؛ مثلاً در باب خضر و موسی در ص ۷۲ و ۷۳ شرح بیت ۱۶ قصیده سوم، یک صفحه و نیم به شرح این قصه در قرآن پرداخته است که فقط اشارتی به قصه کفایت می کرد.

۶. چشم پوشی از توضیحات بایسته

- در شرح پاره‌ای از ابیات، برای تبیین بعضی اصطلاحات و ترکیبات لازم بود اشاراتی شود که بدان توجهی نشده است؛ برای مثال در شرح بیت:

آتشین داری زبان، زان دل سیاهی چون چراغ
گرد خود گردی از آن تدرامنی چون آسیا
(خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۱/۸)

درباره آتشین زبان بودن چراغ توضیح داده شده، اما درباره تدرامنی آسیا گوید: اشاره است به آسیاهای آبی که گردش آب در دامن آسیاب موجب چرخش آن می شود (همان: ۳۸)؛ در حالی که، تدرامنی آسیا بدان علت است که برای حرکت دادن پره‌های چوبی توربین آسیا، لازم بود که آب از ارتفاع روی پره‌ها ریخته می شد و در نتیجه چرخش پره‌ها، آب به اطراف پراکنده می شد و همیشه اطراف آسیا مرطوب بود، به این سبب تدرامن گفته شده است.

- در شرح بیت پنجم قصیده دوم، صفحه ۴۹ به وجه شبه «لا» و حاجبی کردن آن اشاره نشده است؛ شکل نگارش «لا» در عربی مانند نیزه حاجبان است که از دو طرف مانند تیغه‌های قیچی یکدیگر را قطع می کند. وجه شبه شکل تحریری لا در عربی با نیزه متقاطع حاجبان است.

در همان بیت به وجه شبه لا و ازدها نیز اشاره نشده است، که باز شکل تحریر لا در عربی به بازبودن دهان ازدها اشاره دارد.

در موضعی که واژه‌ها معنی شده، ولی بیت معنی نشده است:

سواد اعظمت، اینک ببین مقام خرد جهاد اکبرت اینک بدر مصاف هوا

(همان: ۴/۱۶)

در این بیت شارح سواد اعظم و جهاد اکبر را تبیین کرده، ولی اشاره‌ای به مقصود شاعر و معنی بیت نکرده است.

جامه‌گازر آب سیل ببرد شاید از درزی از دکان برخاست

(همان: ۱۸/۳۲)

شارح فقط به معنی واژگانی گازر و درزی اشاره کرده است و به رابطه این دو (گازر و درزی) در بیت اشاره‌ای نکرده است. خیاطان وقتی می‌خواستند پارچه‌ای بدوزند نخست، آن را به گازران می‌سپردند تا آن را بشویند تا اگر پارچه آب‌رفتگی دارد، انجام شود و پس از دوخت کوتاه و تنگ نشود. شاعر می‌گوید:

حالا که پارچه‌گازر را آب برده، یا به عبارت بهتر، حالا که گازر پارچه‌خیاط را به سیل سپرده، شایسته است که خیاط دکان را تعطیل کند.

قسم هر ناکسی سبک، فربه قسم من لاغری گران برخاست

(همان: ۱۸/۳۶)

شارح سبک را راحت و سریع و به‌آسانی و گران را دشوار معنی کرده است. بین سبک و گران، و فربه و لاغر تضاد است و توضیحی درباره‌ی بیت نداده است: با توجه به ابیات قبل سرنوشت خود را در دست قصابی می‌داند که گویی با او سر سازگاری ندارد، همیشه گوشت بی‌استخوان پرچربی را به ناکسان می‌دهد و گوشت لاغر پراستخوان را به خاقانی.

کاروان منقطع شد از در شهر رصد از راه کاروان برخاست

(همان: ۱۸/۳۹)

شارح رصد را مراقب و نگهبان راه معنی کرده است. در دیوان خاقانی رصد بیش‌تر به معنی باج‌گیرنده، محل اخذ باج و خراج آمده است (← شرح بیت ۴۶/۲۲).

قدح قعده کن، ساتگینی جنیبت کزین دو جهان تنگ میدان نماید

(همان: ۳۸/۲۳)

شارح فقط معنی لغوی قعده و ساتگینی و جنیبت را آورده و بیت معنی نشده است.

۷. نقد و نظری به شرح قصاید

بنوشته هفت چرخ و رسیده به مستقیم بگذشته از مسافت و رفته به متنها

(همان: ۲/۵۴)

شارح مستقیم را فلک نهم و عرش دانسته و می‌گوید پیامبر آسمان‌ها و افلاک را درنوردید و به عرش الهی رسید و پس از طی کردن فاصله‌ها، از تنگای عالم خاک گذشت و به لامکان پاک و مطهر رسید.

با توجه به معنی بیت، شارح «مسافت» را به معنی فاصله‌ها، «هفت چرخ» را عالم خاک و «متنها» را مکان پاک و مطهر دانسته است؛ در حالی که بر اساس دیدگاه فلاسفه که عالم را به عالم خلق و امر و یا ملک و ملکوت تقسیم کرده‌اند، مقصود از هفت چرخ، عالم ملک، و «مستقیم» بعد از فلک هفتم و احتمالاً عالم ملکوت است و مصرع دوم تأکید همان معناست، مسافت یعنی همان عالم ملک و متنها همان عالم ملکوت است.

ره رفته تا خط رقم اول از خطر بی برده تا سراق اعلا هم از علا

(همان: ۲/۵۵)

در مصرع دوم ضبط سراق اعلی بهتر از اعلاست و ذکر اشارت به آیه شریفه «و هو بالافق الاعلی» (نجم: ۷) شایسته است.

در سور سر رسیده و دیده به چشم سر خلوت‌سرای قدمت بی چون و بی چرا

(همان: ۲/۵۷)

شارح در باره سور گوید: دیوار قلعه و شهر؛ سور سر: اضافه تشبیهی (همان: ۶۲). در حالی که، سر در این جا مراد یکی از پنج لطیفه عینی است «عقل، دل، روح، سر» و خفی؛ بنابراین سور سر اضافه تشبیهی نیست، بلکه اضافه تخصیصی است.

عروس عافیت آن‌گه قبول کرد مرا که عمر بیش بها دادمش به شیربها

(همان: ۳/۱)

شارح در انتهای شرح بیت گوید: آن‌گاه به عافیت رسیدم که عمر گران‌بها تمام شده بود؛ در حالی که، مقصود شاعر این است: آن‌گاه به عافیت رسیدم که عمر گرامی را صرف ریاضت و ترک هوا کردم، نه این‌که به انتها رسیدم.

چو کشت عافیتم خوشه در گلو آورد چو خوشه باز بریدم، گلوی کام و هوا

(همان: ۳/۲)

به نظر شارح، خوشه در گلو آوردن: کنایه از برآمدن و رسیدن خوشه. در حالی که، به معنی ابتدای خوشه زدن است نه رسیدن خوشه، یعنی نزدیک شدن به خوشه بستن و کنایه از این که وقتی نزدیک بود حاصل زحمات ریاضت و تزکیه نفسم به ثمر برسد، از تعلقات دنیوی و برآوردن هوای نفس دوری کردم.

خروس کنگره عقل پر بکوفت چو دید که در شب امل من، سپیده شد پیدا

(همان: ۳/۳)

شارح: وقتی عقل دید که در شب آرزوی من سپیده آشکار شد و آمال من به انتها رسید، شروع به نغمه سرایی کرد. در حالی که، مقصود شاعر این است که در عین ناامیدی یا در تاریکی یأس و ناامیدی، وقتی آرزوهایم به اجابت نزدیک شد، ...

مسیح وار پی راستی گرفت آن دل که باشگونه روی بود چون خط ترسا

(همان: ۳/۵)

به نظر شارح، باشگونه روی: کج رو، منحرف؛ خط ترسا در اصل خط یونانی است که از چپ به راست نوشته می شود.

در حالی که، باشگونه روی (روی به معنی صورت، رخسار، و شکل) به معنی باشگونه رَوَندۀ نیست که منحرف و کج رو معنی شده؛ ثانیاً نظر به از چپ به راست نوشتن خط ترسا ندارد، بلکه حروف عبری یا یونانی برخلاف حروف پارسی که روی به بالا دارند، روی به پایین دارند؛ بنابراین باشگونه روی است نه چپ رَوَندۀ و منحرف. البته در جایی دیگر خاقانی، فلک را کژروتر از خط ترسا دانسته است، که کج روی به معنی چپ روی نیست که به معنی از چپ به راست نوشتن باشد.

مرا شهنشه وحدت ز داغگاه خرد به شیب مفرعه دعوت همی کند که بیا

(همان: ۳/۱۱)

شارح داغگاه خرد را اضافه تشبیهی دانسته و در معنی گوید: همان گونه که اسبان را برای داغ کردن با تازیانه به داغگاه می برند ... در حالی که، شاعر می گوید با رشته های تازیانه اشاره می کند که بیا، نه این که می زند که برو.

داغگاه معنی دیگری دارد و آن محلی است که اهل حرفه، به‌ویژه پهلوانان، منشور عمل خود را حاصل می‌کنند (← سراج‌الدین علی خان، ۱۳۶۳: ذیل «داغگاه»)
معنی حاصل بیت چنین است که: چون عقلم به کمال رسید، خداوند مرا برای دریافت منشور عمل دعوت می‌کند.

در این رصدگه خاکی، چه خاک می‌بیزی؟ نه کودکی نه مقامر، زخاک چیست تو را؟

(همان: ۳/۱۳)

به نظر شارح، رصدگه خاکی: کمین‌گه عالم خاک، استعاره از دنیا است. دنیا به رصدگاه معنی شده است، همان‌گونه که در رصدگاه در کمین ستارگان و اجرام فلکی می‌نشینند.
در حالی که، در دیوان خاقانی به هیچ‌وجه رصد و رصدگاه به معنی جایی برای رصد ستارگان نیامده است، بلکه اغلب به معنی محل گرفتن باج و خراج از کاروانیان است.
چنان که در این بیت:

کاروان منقطع شد از در شهر رصد از راه کاروان برخاست

(همان: ۱۸/۳۹)

مقصود شاعر این است در این دنیایی که هر لحظه باج عمر از تو می‌گیرند و دائماً از عمرت کاسته می‌شود، ...

مساز عیش که نامردم است طبع جهان مخور کرفس که پرکژدم است صحن سرا

(همان: ۳/۳۳)

شارح می‌گوید، کرفس خوردن کنایه از بی‌خیالی و مشغول عیش و نوش شدن است؛ در حالی که در هیچ مأخذی چنین مطلبی نیامده است، اگر آمده، مأخذ آن کدام است؟
ثانیاً، به رابطه کرفس و عقرب اشاره‌ای نشده است. خوردن کرفس باعث انبساط رگ‌ها می‌شود در نتیجه زهر عقرب به‌سادگی در بدن منتشر می‌شود. مصرع دوم بیت از طریق اسلوب معادله یا تمثیل برای مصرع اول بنا شده است، نه این‌که خوردن کرفس باعث عیش و شادی می‌شود.

ز باد گیسوی او، آتش بهار کم است که آب و گل را آبستنی دهد ز نما

(همان: ۳/۵۴)

به نظر شارح، آتش بهار: کنایه از خورشید است و در معنی گوید: باد گیسوی

پیامبر (ص) نه تنها از آتش بهار کم تر نیست، بلکه بیش تر است و به هر کجا که قدم نهاد، آب و خاک را مانند خورشید بهار، گرمی بخشید و بارور کرد.

به نظر می رسد که مقصود از آتش بهار، می تواند جمرات ثلاثه نیز باشد. جمر در لغت نیز به معنی شعله آتش است. در جمره اول زمین گرم می شود و در جمره دوم آبها، و در جمره سوم نباتات گرم می شوند و از زمین می رویند.

یقین من تو شناسی ز شک مختصران که علم توست شناسای «رینا ارنا»

(همان: ۳/۶۳)

شارح: رینا ارنا اشاره است به آیه ۳۹ سوره فصلت «و قال الذین کفروا رینا ارنا الذین اضلانا من الجن و الانس ... : ای پروردگار ما، آن دو تن را از جن و انس که ما را گمراه کردند به ما بنمای تا پای بر سر آنها نهمیم و ...» (فصلت: ۳۹).
در حالی که بیت به فرومایگان قوم موسی اشاره دارد که از او تقاضا کردند که اگر خدای یگانه ای وجود دارد او را آشکارا به آنها نشان دهد. در دو آیه شریفه این موضوع آمده است:

- فقد سألوا موسی اکبر من ذلک، فقالوا ارنا الله جهره (نساء: ۱۵۳).

- واذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهره (بقره: ۵۵).

چو گل مباش که هم پوست را کفن سازی چون لاله، باری اول ز پوست بیرون آ

(خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۴/۲۰)

شارح: گل سرخ دارای گلبرگهای فراوانی است و خاقانی گلبرگهای آن را همانند پرده و حجابی تصور کرده است و می گوید، مانند گل سرخ به دور خود پرده و حجابی مکش و چون گل لاله باش که یک برگ بیش ندارد و آن تمام وجود او را شامل می شود.
در حالی که، پربرگی گل سرخ منظور نیست و چگونه می توان برای لاله یک برگ بیش تصور نکرد؟ شاعر می گوید مانند گل سرخ که در کاسبرگهای سبز محصور شده، نباش؛ چون گل سرخ را کاسبرگهای سبزی دربر گرفته است و تا پرپر شدن و پژمرده شدن گل با اوست، در حالی که گل لاله به محض باز شدن، پوست اطراف گلبرگها می ریزد و بدون حجاب است.

عشق آتشی است کآتش دوزخ غذای اوست پس عشق روزه دار و تو در دوزخ هوا؟

(همان: ۵/۱۴)

شارح: عشق آتشی است که آتش سوزان جهنم غذای اوست، ولی در نزد تو بی غذا و ضعیف و ناتوان شده و تو گرفتار جهنم هوای نفسی.

شاعر می گوید: آتش عشق چنان است که می تواند آتش دوزخ را، که محصول هوای نفس است، در خود فرو برد، در حالی که آتش عشق در تو فرو مرده و آتش هوای نفس تو را دربر گرفته است.

گر مرا دشمن شدند این قوم معذورند از آنک
من سهیلم کامدم بر موت اولاد الزنا
(همان: ۶/۲۱)

شارح: در معنی مصرع دوم آورده که «طلوع ستاره سهیل کرم شب تاب را می کشد». در حالی که کشته شدن کرم شب تاب در اثر طلوع ستاره سهیل هیچ مستندی ندارد و احتمالاً نوعی خیال ورزی شارحان هندی دیوان خاقانی بوده که به شرح های فارسی وارد شده و تقلید و تکرار شده است. شارح در تأیید این مدعا حدیثی از امام علی (ع) آورده است که: «اذا طلعت السهیل، قطع السیل، سمن الخیل، برد اللیل و زاد المیل: هر گاه طلوع کرد سهیل، هلاک شود کرم توالد (کرم شب تاب) و سیلاب ها منقطع گردد و اسبان فربه می شوند و شب سرد گردد و میل مباشرت زیاد می شود». همان طور که در متن حدیث ملاحظه می شود، در اصل حدیث هلاک شدن کرم توالد نیامده و شارح خود بدان افزوده است.

به علاوه در ضبط بیت متنبی نیز سهوی صورت گرفته و آورده است:

و تنکر موتهم و انا سهیل طلعت بموت اولاد الزنایی

در حالی که «اولاد الزناء» است که در تلفظ زنایی خوانده می شود نه در کتابت. به علاوه، ابوالبقاء العکبری در شرح بیت متنبی آورده است: «یرید ان العرب تقول: اذا طلعت سهیل وقع الوباء فی البهائم. فجعل نفسه سهیلاً، وجعل اعداءه بهائم، تموتون حسداً له. و جعلهم اولاد الزنا کالبهائم لا اصل له» (متنبی، بی تا: ۱۲).

عکبری اولاد الزنا را چهارپایان دانسته است، زیرا پدر آن ها مشخص نیست و این معنی پذیرفتنی تر است.

محمدرضا ترکی در وبلاگ خود در شرح ابیات مشکل خاقانی در ذیل این بیت به نقل از ابوالعلاء معری به باوری در میان عرب اشاره می کند و می گوید که هنگام نسل کشی از حیوانات نر، مانند اسب و ... اگر از صاحب آن ها اجازه نگیرند، جنینی که در

شکم ماده حاصل می‌شود، با طلوع ستاره سهیل می‌میرد (ترکی، ۱۳۸۵) در این باور نیز منظور از اولاد الزنا، بهایم فرض شده است.

پس بر این سد مبارک ده انامل برگشاد جدولی را هفت دریا ساخت از فیض عطا

(خاقانی شروانی، ۱۳۸۷، ب: ۷/۳۶)

شارح «انامل» را استعاره از ده پایه سد، و «برگشاد» را حاصل کردن و ساختن دانسته است. در حالی که احتمالاً ده انامل استعاره از ده منفذ خروج آب یا ده منفذ ورودی آب به سد باشد و برگشادن، همان‌طور که در شرح بیت ۴۳ شارح معنی کرده است، به معنی بازکردن بند است و مراد شاعر این است که به دستگیری فیض جود و سخای ممدوح، جدولی (رود کوچکی) را با ساختن سد، به اندازه تمامی دریاها (هفت دریا) تبدیل کرد و ده منفذ خروجی برای آب باز کرد.

در بیت ۷/۴۳ دو بار «بند برگشادن» را به معنی برگشادن و بند برگرفتن معنی کرده است، ولی در بیت ۷/۳۶ به حاصل کردن معنی کرده، که خلاف معنی بیت است.

بنده خاقانی به خدمت نیم رو خاکین رسید سهم خسران پس نهاد و سهم خسرو پیشوا

(همان: ۷/۶۳)

شارح: هنگامی که به خدمت آدم، نیمی از چهره خاک آلود خود را که سهم سلطان بود، پیشکش کردم و نیمی دیگر را که از آستانت خاکی نشده و زیان‌کار بود، پس نهادم.

در حالی که، سهم در این بیت جناس تام است؛ سهم اولی به معنی بیم و ترس و سهم دوم به معنی نصیب و بهره است و یعنی خسران و خسرو نیز جناس آورده است.

معنی بیت این است که: با نهایت فروتنی و تواضع و انکسار به خدمت تو (پادشاه) رسیدم، در حالی که بیم شوکت و هیبت پادشاه را به کناری نهادم و نشان بندگی خود را، که همان نیم روی خاکین است، عرضه کرده‌ام.

اجتماع ماه بود امروز و استقبال بخت کاوفتاد این ذره را با چون تو خورشید التقا

(همان: ۷/۶۸)

شارح: امروز به سبب اجتماع ماه و خورشید و روی آوردن بخت و اقبال نظر خورشیدگونه تو به ذره حقیری چون من افتاد.

همان‌طور که شارح به اصطلاحات نجومی اجتماع و استقبال اشاره کرده است، شاعر

خود را به ماه و ممدوح را به خورشید تعبیر کرده است و به صورت پوشیده می‌گوید همان‌طور که ماه از خورشید نور می‌گیرد، رویارویی (استقبال) من با تو باعث خوش‌اقبالی من شده و بخت و اقبال به من روی آورده است.

مریم طبعش نکاح یوسف وصف تو بست مریمی با حسن یوسف، نی چو یوسف کم‌بها
(همان: ۶۹/۷)

شارح: طبع بکر خاقانی با توصیف تو پیوند بسته است (در توضیح واژه‌ها گوید وصف یوسف نجار). پس چنین قریحه‌ای که در زیبایی به یوسف پیامبر می‌ماند، شایسته نیست که مانند یوسف نجار کم‌بها باشد.

همان‌طور که شارح کم‌بهایی را تلمیح از آیه شریفه «و شروه بثمان بخش دراهم معدوده» (یوسف: ۲۰) دانسته است، باید در معنی بیت نیز کم‌بهایی به یوسف پیامبر (ع) نسبت داده شود نه به یوسف نجار.

شاعر می‌گوید: شاعر طبع و قریحه بکر خود را مصروف وصف زیبایی یوسف‌گونه تو کرده است؛ طبعی که به عظمت و شکوه حسن یوسف است نه به قیمت اندک یوسف (بهایی اندک که برادران او را بدان فروختند) یعنی ممدوح باید قدر این طبع و قریحه را بداند و از نظر بخشش صله، متوجه مقام شاعر و جایگاه سخن او باشد. در مصرع اول ایهام تناسبی به یوسف نجار دارد، اما در هر دو مصرع مقصود یوسف پیامبر (ص) است.

گر بسیط خاک را چون من سخن پیرای هست اصلم آتش‌دان و فرعم کفر و پیوندم ابا
(خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۷/۸۳)

شارح تلمیح اصلم آتش‌دان و پیوندم ابا را متذکر شده است و از تلمیح «فرعم کفر» سخن به میان نیاورده است و بیت نیز معنی نشده است.

اصل و فرع و پیوند مراعات‌النظیرند. اصل: ریشه، فرع: شاخه، و پیوند: برگ و بار. معنی حاصل بیت این است که اگر بر روی کره خاکی شاعری چون من یافت شد، پس من چون درختی هستم که ریشه و شاخ و برگ همه (همه وجودم) شیطان است. «ابی» اشاره به «پیوندم ابا» و «کان من الکافرین» اشاره به «فرعم کفر» است.

دو دست و کلک تو دیدم که در تمامی جود دو قلّه‌اند ولکن سه قبله طلاب
(همان: ۱۰/۱۵)

شارح گوید: سه قبله شاید مراد قبله مسلمانان و قبله یهود و قبله نصارا باشد و یا خانه کعبه و مسجدالاقصی و بیت العمور که قبله ملائکه است.

در حالی که با توجه به توضیحات شارح، مقصود شاعر این است که دو دست تو دو قبله و کلک تو یک قبله، مجموعاً سه قبله می شود؛ بنابراین شاعر می گوید: دو دست و قلم تو که نماد غایت جود و بخشش اند، هر یک برای طالبان جداگانه قبله ای است؛ و بعید می نماید که به قبله های خاصی اشاره داشته باشد.

چو خاتم به دروغی به دست چپ مفکن که دستمال توام پای بند مال و نصاب

(همان: ۱۵/۵۰)

شارح می گوید، به دروغی: به نابجایی و بی اعتنایی؛ و در معنی گفته است: مرا با بی اعتنایی در دست چپ قرار مده. در حالی که «ی» دروغی «ی» نکره است نه مصدری؛ بنابراین شاعر می گوید: به جهت دروغی که بر من بسته اند، مرا از خودت مران.

بماندهام ز نوا چون کمال حاجب راست نخورده چاشنی خوان حاجب الحجاب

(همان: ۱۵/۷۱)

در چاپ سجادی «بماندهام به نوا» آمده است همچنین شارح نوا را به معنی نغمه و آهنگ و سامان گرفته است و از نوا ماندن را به معنی خاموشی و بی سامان شدن، و کمال حاجب را کمال ابرو دانسته است. حاصل معنی شارح باید این باشد که مانند کمان ابرو، خاموش و بی سامان شده ام.

در حالی که، به نوا ماندن به معنی در گرو ماندن است و به نظر می رسد توضیحات سجادی در تعلیقات این بیت پذیرفتنی تر باشد که خود را مانند کمان حاجب بن زراره نزد نوشیروان به گرو گذاشته می داند، یعنی بدون آن که از درباریان خیری به او رسیده باشد، گرفتار بدگویی و سخن چینی آن ها واقع شده و از توجه بارگاه محروم شده است. حاجت به جو آب است و جوم نیست، ولکن دل هست بنفشه صفت و اشک چو عناب

(همان: ۱۶/۱۷)

شارح، ضمن معنی واژه ها، می گوید: شاعر دل و اشک خود را از جهت کبودی و خونین بودن به عناب مانند کرده است.

در حالی که، شاعر از نهایت فقر خود گله مند است و می گوید برای بهبود حالم حتی مقداری جو آب (آب جو یا آش جو) ندارم، اما بنفشه و عناب (همان دل کبود و اشک

ناصر نیکویخت ۱۲۱

خونین) دارم. ظاهراً دم کرده بنفشه و عناب خاصیت دارویی داشته است که می توانسته است، به جای جو آب، عامل بهبود بیمار باشد (باقری خلیلی، ۱۳۸۲: ذیل «بنفشه و عناب»).

گویا بُد از تو تربیتی کان خاطرش خندد ز قدر، گوهر نظمش بر آفتاب

(خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۱۷/۲۷)

احتمالاً «گویا بد» تصحیف «گریابد» است و مصرع باید بدین صورت خوانده شود:

گریابد از تو تربیتی کان خاطرش

با بزم اجتماع طرب سال و مه، چنانک از باده هلال، لب ساغر آفتاب

(همان: ۱۷/۳۱)

مصرع دوم باید چنین باشد: از باده ای، هلال لب ساغر، آفتاب

به نظر شارح، باده هلال: گردی شراب در ساغر که به ماه تشبیه شده است.

در حالی که باده هلال اضافه تشبیهی نیست، بلکه هلال لب ساغر اضافه تشبیهی است؛ زیرا لب ساغر را به هلال (خمیدگی ماه) تشبیه کرده است. ضمناً شارح گوید: بین اجتماع در معنی نجومی آن، که در این جا مراد نیست، با مه و هلال و آفتاب ایهام تناسب است.

برخلاف مدعای شارح، شاعر به معنی نجومی اجتماع اشاره داشته است و می گوید: نشاط و شادی پیوسته به بزم تو قرین باشد، آن چنان که بین هلال لب ساغر با آفتاب باده اجتماع حاصل شود. یعنی تا زمانی که آفتاب باده به لب ساغر هلالی می رسد (با هم اجتماع می کنند)، شادی سال و ماه با تو همراه باشد.

فقر کن نصب عین و پیش کسان رفع قصه مکن نه وقت جر است

(همان: ۱۹/۷۸)

شایسته است به صنعت مراعات النظیر بین واژه های «نصب و رفع و جر» در صرف و نحو عربی اشاره می شد.

در ناف عالمی، دل ما جای مهر توست جای ملک میان معسکر نکوتر است

(همان: ۲۲/۴۰)

به نظر شارح، ناف عالم: میان و مرکز عالم؛ در حالی که، مقصود شاعر از ناف عالم ایران زمین است، چون ایران زمین اقلیم چهارم از هفت اقلیم است و در وسط اقلیم واقع شده است. نظامی گنجوی گوید:

همه عالم تن است و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل
چون که ایران دل زمین باشد دل ز تن به بود، یقین باشد

خاقانی در ابیات قبل از بیت مورد نظر گوید:

ای خواجه زمین و درت هفتم آسمان در سایه تو چارم کشور نکوتر است

(همان: بیت ۳۳)

در شکر کردن از زر خورشید و سیم ماه آن زر و سیم بر سر عبهر، نکوتر است

(همان: ۲۲ / ۵۷)

شارح: برای شکرانه نور خورشید و ماه بهتر است که زر و سیم بر گل نرگس زرد نثار کنیم. در حالی که، بر خلاف نظر شارح، شاعر می گوید: زر و سیم گل نرگس زرد (عبهر) که نتیجه تابش نور خورشید و ماه است، بهترین نثار برای شکرگزاری از خورشید و ماه است.

ساق گیاست شبه زبانی به شکر ابر شکر گیا ز ابر مکدر نکوتر است

(همان: ۲۲ / ۵۹)

شارح: ساقه گیاه چون زبانی است که شکر ابر را می گوید، اما شکرگزاری ابر سیاه برای گیاه بهتر است، زیرا باران بیش تر به گیاه نثار می کند و سبب رشد بیش تر گیاه می شود. شیوه نگارش شرح بیت دارای ابهام است «شکرگزاری ابر سیاه برای گیاه بهتر است» مشخص نیست شکرگزاری برای گیاه بهتر است، یا شکرگزاری برای ابر؟ به هر حال شاعر می گوید: شایسته است گیاه از ابر مکدر و عبوس شکرگزاری کند و ساقه گیاه برای شکرگزاردن مانند زبان است.

در زمستان نمک نبندد و ابر نمک بسته بی مر افشاند است

(همان: ۲۴ / ۱۴)

شارح: در زمستان به واسطه مرطوب بودن هوا، نمک خیس و مرطوب می شود و نمی بندد، ... در حالی که شاعر اشاره به شیوه درست کردن نمک از آب دریا در فصل گرما دارد؛ زیرا ساحل نشینان دریا آب شور را در کنار ساحل می ریزند و بر اثر گرما، آب بخار می شود و نمک بر جای می ماند، اما اگر هوا سرد باشد (زمستان)، حاصل کردن نمک ممکن نیست. شاعر می گوید با آن که در زمستان حاصل کردن نمک ممکن نیست، اما ابر نمک های آماده (برف و تگرگ) فراوان می افشاند.

ناصر نیکویخت ۱۲۳

گرچه چون آب همه تن زهرم نه امید ظفیری خواهم داشت

(همان: ۱۴ و ۱۳/۲۵)

چون زره گرچه همه تن چشمم نه به دیدن بصری خواهم داشت

شارح: اگر حلقه‌های زنجیر بر همه تن من چون چشم است، ولی چون در زندان تاریک هستم چشمی برای دیدن ندارم.

چنان که از عنوان قصیده برمی آید «در اعراض از دنیا و عدم التفات به آن»، این قصیده هیچ اشاره‌ای به زندانی بودن شاعر ندارد، اما شارح به تصور این که این قصیده حبسیه است، در معنی پاره‌ای ابیات آن‌ها را به زندانی بودن شاعر نسبت داده است.

شاعر به نامرادی و ناکامی خود از دنیا اشاره می‌کند و می‌گوید: با وجود بهره‌مندی از اسباب آسایش، دنیا روی خوش به من نشان نمی‌دهد. اگرچه مانند آب، زره بر تن دارم و هر حلقه زرهی چون چشمی است، من نه امید ظفر دارم و نه قدرت دیدن.

چاروایی دو سه و یک دو غلام چاروا هم به کری خواهم داشت

(همان: ۱۷/۲۵)

شارح می‌گوید، چاروا: مرکب سواری، در این جا استعاره از بند و زنجیری است که در زندان به پای شاعر بسته شده است. غلام استعاره از زندان و نگهبان است و در معنی بیت گوید: از مال دنیا فقط بند و زنجیری است که به پا دارم و آن را هم خواهم بخشید.

در حالی که، این بیت به هیچ وجه معنی شارح را بر نمی‌تابد، بلکه از فقر و تنگ‌دستی خود سخن می‌گوید که از مال دنیا فقط چند چارپا و یکی دو غلام دارم، اما چهارپایان نیز متعلق به من نیست، بلکه آن‌ها را به کرایه و اجاره گرفته‌ام.

بر در تسعین کنند جنگ شب و روز درگه عشرين ز جنگ هر دو معاف است

(همان: ۸/۲۷)

علاوه بر آنچه شارح گفته است، شاعر به حرف کاف و میم که در بیت ششم آورده است، اشاره دارد:

هر دو الفیند و از سر دو الفشان از پی میم است جنگ نز پی کاف است

میم برابر ۹۰ (۴۰+۱۰+۴۰) است که همان تسعین در بیت هشتم، و کاف برابر عدد ۲۰ که همان عشرين در بیت هشتم است. میم به مقعد و کاف به فرج اشاره دارد و چنان که شارح تصور کرده است عشرين به معنی تسعین نیست.

آن قدر دهگانه ای کان چند دهقان می دهند هم دعا گویانش را دادم که آن مزد دعاست

(همان: ۲۸/۵)

شارح «چند» را به معنی تعداد آورده و «چند دهقان» را به معنی چند تا دهقان معنی کرده است و می گوید: آن مقدار درآمد اندکی را که از چند دهقان به دست می آید، به دعاگویان شاه بخشیدم. در حالی که، «چند» به معنی «برابر»، «مساوی»، و «به همان اندازه» است، بنابراین شاعر می گوید:

من برابر ملکی که به من بخشیده شده بود به حامیان شاه پس دادم، و این مزد دعاگویی و مدیحه سرایی من بود که مال بخشیده شده را دوباره از من پس گرفتند. شایان ذکر است که خاقانی در این ابیات از این که پادشاه ملکی را که بدو بخشیده بود دوباره پس گرفته است، شکایت می کند. در واقع به نوعی به ناسپاسی و قدرناشناسی ممدوح اشاره دارد و می گوید آن مقدار ملکی (دهگانه ای) که معمولاً از طریق اقطاع به دهقان می بخشند، به واسطه مداحی شاه به من بخشیده بودند، و هم اکنون همان مزد (صله) دعاگویی و مداحی را از من دارند پس می گیرند.

در شکرریزند ز اشک خوش که گردون را به صبح همچو پسته سبز و خون آلود و خندان دیده اند

(همان: ۲۹/۳)

شارح می گوید: «شکر ریختن از اشک خوش» به معنی گریه شادی کردن است، زیرا اشک شادی مثل شکر شیرین است؟! و بین شکر و پسته تناسب است که از آمیختن آن دو به یک دیگر، نوعی شیرینی می ساختند.

در حالی که، به نظر نمی رسد اشک شادی شیرین باشد. شاعر می گوید به این علت که صبح گردون را مثل پسته سبز و خندان و سرخ گون دیده اند، اشک شادی می ریزند. بعید می نماید که شاعر به ساختن شیرینی اشاره ای داشته باشد.

صبح و شام آمده گلگونه فش و غالیه فام رو که مردان نه بدین رنگ زنان وایینند

(همان: ۳۰/۱۶)

شارح می گوید روزگار سرخ و سیاه و رنگارنگ است و مردان به او توجه نمی کنند، چنان که برای انتخاب زن به صورت او نمی نگرند، بلکه به سیرت و باطن او نظر دارند.

به نظر می رسد مراد شاعر آن باشد که صبح و شام زیب و رنگ زنان دارند (صبح مثل

زنان صورت خود را سرخاب مالیده و شب غالیه به کار برده است)، اما بدان که مردان حق فریب زیب و رنگ زنان (گذر شب و روز) نمی‌خورند و بدان بی‌توجه‌اند.

صبح صادق پی‌کاذب چه کند، بر تن دهر چادر سبز درد تا زن رسوا بینند

(همان: ۱۷ / ۳۰)

شارح می‌گوید: زن رسوا خورشید است؛ در حالی که با توجه به بیت، زن رسوا روزگار (دهر) است. شاعر می‌گوید: صبح صادق چادر کبود از بدن دهر می‌درد تا نشان دهد که روزگار (دهر) زنی رسواست. احتمالاً زن رسوا اشاره به سخن امام علی (ع) دارد که در مذمت دنیا فرموده است: «... فانها غداره، غراره، خدوع، معطیه منوع...» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۶: خطبه ۲۲۳) و یا در مقامی دیگر از علی (ع) نقل است که فرمودند: «الا ان الدنيا غداره، خداعة تتكح في كل يوم بعدا و تقتل في كل ليلة اهلا و تفرق في كل ساعة شملا: زنهار که دنیا بسیار فریب‌کار و نیرنگ‌باز است. هر روز شویی می‌گیرد و هر شب خانواده‌ای را می‌کشد و هر ساعت جمعی را می‌پراکند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷۷ / ۳۷۴).

نه صحیفه است فلک، هفت ده آیت ز برش عاشقان این همه، از سورت سودا شنوند

(خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۳۴ / ۳۱)

شارح می‌گوید: هفت ده آیت: هفت آیه و ده آیه، هفده آیه‌ای است که در قرآن مجید درباره‌ی هیئت و نجوم آمده است و شاید مراد سوره طارق باشد که هفده آیه است. (البته برای مدعای خود استنادی ذکر نکرده است)؛ سورت سودا: سوره عشق و صحبت و دوستی. در حالی که، مقصود از هفت ده آیه هفت سیاره است که هر سیاره را به ده آیه تشبیه کرده است. ده آیه: سرعشر همان سرمشق کودکان مکتب است که در قرآن‌ها با دو نشانه از هم تفکیک می‌شده‌اند. نه صحیفه فلک: در فلک اول تا هفتم، هفت سیاره وجود دارد، هر سیاره را به یک ده آیه تشبیه کرده است و هر ده آیه یک واحد تلقی شده است.

سورت در این جا به معنی شدت و سودا به معنی عشق است. سورت سودا: شدت عشق است؛ بین صحیفه، آیه، و سوره مراعات‌النظیر و ایهام تناسب است. البته شارح در بیت بعدی در خصوص ده آیه توضیح داده است. خود خاقانی مقصود از ده آیه را در بیت بعدی ذکر کرده است:

نه صحیفه که به یک بند ده آیت بستند تا نه بس دیر چو سی پاره مجزا شنوند

(همان: ۳۵ / ۳۱)

شارح در معنی بیت آورده است: نه صحیفه فلک را چون ده آیه قرآن با بندی بسته‌اند، برای این که مثل سی جزء قرآن به زودی از هم گشوده نشود. به نظر می‌رسد که یک بند اشاره به همان نشانه‌هایی دارد که هر ده آیه را از ده آیه دیگر مجزا می‌کرده است و گویی هر فلک با یکی از این نشانه‌ها به هم گره خورده است؛ شاعر می‌گوید: نه صحیفه فلک که هر کدام با یک بند ده آیت (محور فرضی هر سیاره) به هم بسته شده است، نه بس زمانی می‌گذرد (قیامت فرا می‌رسد) که از هم متلاشی می‌شوند و سی‌پاره می‌شوند (البته به سی جزء قرآن اشارت دارد). شایان ذکر است که مصرع دوم در چاپ سجادی چنین است:

نه صحیفه که به ده بند یکایک بستند

صبح خیزان کاستین بر آسمان افشاندند پای کوبان دست همت بر جهان افشاندند

(همان: ۱/۳۳)

شارح گوید آستین‌افشاندن کنایه از رقص و پای‌کوبی کردن است، و در معنی بیت گفته است: عارفان که در سحر در حال رقص و پای‌کوبی هستند و دست بر آسمان بلند کرده‌اند، با همت خود از جهان گذشته‌اند. در حالی که، آستین‌افشاندن در این‌جا معنی بی‌اعتنایی کردن و ترک کردن نیز می‌دهد. با توجه به این که دست‌افشاندن و پای‌کوبیدن هر دو از لوازم سماع است، می‌گوید عارفان در حالت سماع سحرگاهی، در عین بی‌اعتنایی به آسمان، ترک هم عالم هستی کرده‌اند.

تا به دست آورده‌اند از جام و می، صبح و شفق زیر پای ساقیان گنج روان افشاندند

(همان: ۵/۳۳)

شارح: سحرخیزان برای به دست آوردن روز و شب به وسیله جام شراب، زیر پای ساقیان گنج فراوان نثار کرده‌اند.

در حالی که، به نظر می‌رسد مصرع اول به این صورت صحیح‌تر باشد: «تا به دست آورده‌اند جام و می از صبح و شفق»؛ دیگر این که گنج روان اضافه تشبیهی است یعنی جان خود را که به مثابه گنج است فدای ساقیان کرده‌اند. نکته دیگر این که نوعی لف و نشر در بیت وجود دارد: اگر به همان ضبط بیت اعتماد کنیم، چنین می‌شود که سحرخیزان تا از جام می صبح را و از شراب شفق را حاصل کرده‌اند، جان فدای قدم ساقیان کرده‌اند، اما اگر مصرع را بر اساس پیشنهاد مذکور بخوانیم چنین می‌شود: از زمانی که سحرخیزان از سپیدی صبح، جام را و از سرخی شفق شراب حاصل کرده‌اند.

ناصر نیکویخت ۱۲۷

پس در آن مجلس که در تربیع منتقل کرده‌اند اولین تثلیث، مشک و عود و بان افشاندند.
(همان: ۳۳/۲۰)

شایسته است به اصطلاحات نجومی نظرهای پنج‌گانه اشاره شود زیرا تربیع و تثلیث دو
نظر از نظرهای پنج‌گانه‌اند (← مصفی، ۱۳۶۶: ذیل «تربیع و تثلیث»).

شکل خان عنکبوتان کرده‌اند، آنگه به قصد سرخ زنبوران در آن شوریده خان افشاندند
(خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۳۳/۲۶)

به نظر شارح، شوریده خان: خانه آشفته و درهم و برهم کندوی عسل است که از
غوغای زنبوران آشفته می‌نماید. باید متذکر شد که سرخ زنبور، زنبور عسل نیست، و مراد
شوریده‌حالی کندوی عسل نمی‌تواند باشد، زیرا شاعر برای منقل دو مشبه‌به آورده یکی
خان عنکبوت و دیگری خانه زنبوران سرخ که آشفته شده است. سرخ زنبوران استعاره از
شعله‌های آتش است.

دست و بازوش از پی قصر مخالف سوختن زآتشین پیکان شررها قصرها افشاندند
(همان: ۳۳/۷۸)

اشاره به تلمیح مصرع دوم شایسته است. «انها ترمی بشرر کالقصر» (مرسلات: ۳۲).
خانه زنبور شهدآلود رفت از صحن خوان چون ز غمزۀ ساقیان، زنبور کافر ساختند
(خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۳۴/۱۶)

شارح مصرع دوم را به صورت زیر نشانه‌گذاری کرده است: «چون ز غمزۀ، ساقیان
زنبور کافر ساختند»، دیگر این که در شرح بیت نوشته است: خانه زنبور شهدآلود کنایه از
شان عسل، جایی که زنبور در آن خانه کندوی عسل بسته شود، و آن‌گاه در ادامه آورده
است: هنگامی که ساقیان با غمزۀ خود زنبور عسل دیگری ساختند، شان عسل شیرین از
ارزش و اعتبار افتاد؛ یعنی غمزۀ ساقیان از عسل شیرین‌تر است.

در حالی که، شاعر به پایان‌یافتن ماه رمضان و مرتفع‌شدن منع مجلس شراب اشاره دارد.
خانه زنبور شهدآلود استعاره از موم داخل قندیل است که در مساجد در ماه رمضان باعث
روشنایی آن‌جا می‌شده است و اینک با پایان‌یافتن ماه رمضان از مسجد برداشته شده و یا در
اثر سوختن تمام شده است و به جای مسجد مجلس بزم فراهم شده و غمزۀ ساقیان
(چشمک‌زدن ساقی) که چون نیش زنبور کافر کشنده است جای آن را گرفته است.

صحن مجلس در مدور جام، نوشین چشمه یافت کانچنان هم چشمه چشمه، هم مدور ساختند
(همان: ۳۴ / ۱۷)

به نظر شارح، چشمه چشمه: خانه خانه و مشبک؛ شاعر حباب‌های روی جام شراب را به کندوی زنبور مانند کرده است. در حالی که، در بیت هیچ اشاره‌ای به کندوی زنبور نشده است و شاعر می‌گوید: جام‌های مدور را از شراب گوارا پر کردند؛ پس در صحن مجلس تعداد زیادی جام مدور که چون چشمه پر از شراب بود، فراهم شد.

چون کف و خلقت به تازی اسب و خارا و نسیج خانه من حله و بغداد و ششتر ساختند
(همان: ۳۴ / ۹۳)

اولاً، در بیت تصحیفی صورت گرفته و چون شارح بیت را به همین ضبط پذیرفته است، در شرح دچار اشتباه شده و گفته است: شاعر کف ممدوح را در سرعت بخشیدن به اسب تازی حله، و در لطافت به خارای بغداد و خلق نیکوی او را به دیبای شوشتری مانند کرده است. در حالی که بیت باید به صورت زیر باشد:

چون کف و خلقت به تازی است خارا و نسیج خانه من حله بغداد و ششتر ساختند
در بیت لف و نشر زیبایی وجود دارد، شاعر می‌گوید:

کف بخشنده تو را می‌توان در لغت عرب به خارا (نوعی پارچه ابریشمی موج‌دار)، و خُلق تو را در لغت عرب به نسیج (نوعی حریر زرباف و لطیف) تشبیه کرد. (چون خارا در حله بغداد، و نسیج در شوشتر بافته و تولید می‌شود) از کثرت خلعت‌هایی که به من بخشیده‌ای، اینک خانه من چون حله بغداد و شوشتر شده است.

صبح چون خنده گه دوست شده است آتش سرد آتش سرد به عنبر مگر آمیخته‌اند
(همان: ۳۵ / ۲)

شارح: آتش سرد استعاره از لب معشوق است که مثل آتش سرخ است و سردبودنش از آن جهت است که سخنان دل‌پذیر و عاشقانه و گرم نمی‌گوید. در حالی که، شاعر می‌گوید: اگرچه لب معشوق از نظر سرخی به آتش می‌ماند، ولی مانند آتش سوزان نیست، یعنی وجه‌شبه در لب و آتش سرخی است نه سوزندگی و وجه‌شبه نمی‌تواند سخن نادل‌پذیر باشد.

به‌علاوه شارح گوید: عنبر استعاره از زلف معشوق است که از آن تیرگی آخر شب اراده

شده است؛ در حالی که، با توجه به بیت بعد که به توصیف خوش‌بویی صبح اشاره دارد، به‌نظر می‌رسد، علاوه بر پایان تیرگی شب، به خوش‌بویی صبحگاهی نیز اشاره دارد. همه سنگ افشان در آبخور عالم خاک آگه از زهر که در آبخور آمیخته اند

(همان: ۳۵/۱۹)

به نظر شارح، سنگ‌افشاندن: دورکردن، آبخور عالم خاک: اضافه تشبیهی، منزلگاه خاکی است.

در حالی که، «سنگ‌افشاندن» به معنی شکستن و ترک کردن است؛ و «آبخور» به معنی ظرفی است که از آن آب خورند، کوزه، جام، و تُنگ. شاعر می‌گوید: عارفان چون می‌دانند که در ظرف عالم خاک زهر ریخته‌اند، به ظرف آبخوری سنگ می‌زنند و از آن دوری می‌جویند.

جرعه‌ای کان به زمین داده زکاتِ سرِ جام زو حنوط زمی پی سپر آمیخته‌اند

(همان: ۳۵/۲۶)

شارح بین زکات سر و جام، کاما گذاشته است و زکات سر را به معنی مالی می‌داند که برای سلامتی (سلامتی غلط است و سلامت مصدر است، «ی» مصدری نمی‌گیرد) به فقیر و درویش دهند. در حالی که، زکاتِ سرِ جام: جرعه‌ای است که از جام سرریز می‌شود و به زمین می‌ریزد و باعث خوش‌بویی زمین می‌شود.

زلف ساقی کمند شب پیکر در گلوی دو پیکر اندازد

(همان: ۳۷/۶)

شارح دو پیکر را استعاره از پیاله و ساغر و دو پستان ساقی معنی کرده است. تعبیر عجیبی است! چگونه ساقی زلف خود را بر روی دو پستان خود انداخته؟! شایان ذکر است که ساقی در شعر فارسی مذکر است نه مؤنث. در هیچ‌جا دو پیکر استعاره از دو پستان ساقی نیامده است. دو پیکر در این بیت همان معنی دو پیکر، صورت فلکی می‌دهد و استعاره از چیزی نیست. با توجه به ابیات قبل که خبر از آمدن صبح و پایان یافتن شب می‌دهد، شاعر می‌گوید: ساقی با کمند زلف سیاه خود، دو پیکر را از صحن آسمان به زیر می‌کشد.

آتش تیغ او گه پیکار شررِ قصر پیکر اندازد

(همان: ۳۷/۴۸)

اشاره به تلمیح قرآنی «انها ترمی بشرر کالقصر» (مرسلات: ۳۲) بایسته است، که در شرح نیامده است.

بحر اخضر نیرزد آن قطره کز سر کلک اسمر اندازد

(خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۳۷/۴۹)

به نظر شارح، اسمر: گندم‌گون، رنگی بین سپید و سیاه است.

در کتب لغت اسمر به معنی گندم‌گون آمده است، ولی رنگی بین سپید و سیاه چندان پذیرفتنی نیست؛ زیرا اسمر از ترکیب واجی دو کلمه اسود+احمر ← اسمر، ساخته شده است و رنگی مرکب از سیاه و قرمز است (رنگ قهوه‌ای سوخته‌نی) و آنچه رنگ بین سیاه و سفید است، ابلق است نه اسمر.

گه‌گه از سنگ آهن ار نعلی ز آن سم راه‌گستر اندازد

(همان: ۳۷/۷۵)

میبخش از روم در عرب فکنند گردش از چین به بربر اندازد

شارح مصرع اول بیت اول را بدین‌صورت آورده: «که گه سنگ آهن ار نعلی»؛ در نتیجه در معنی بیت به تکلف افتاده و آورده است: اگر نعل اسب راه‌گستر شاه به کوه سنگ آهن بخورد، میخ آن نعل، کوه سنگ آهن را از روم به دیار عرب و ...

در حالی که شاعر می‌گوید: اگر گاه‌گاهی اسب ممدوح نعلی، که از سنگ آهن ساخته شده، بیندازد، میخ آن نعل از روم در کشور عرب می‌افتد و گردو خاک آن از چین تا بربر کشیده می‌شود. به‌علاوه شارح گوید «بربر» از کلمه یونانی باربار گرفته شد، به معنی غیر یونانی، مانند عجم به معنی غیر عرب، آتنی‌ها غیر یونانی‌ها را بربر می‌گفتند و ... و برابر مدعای خود هیچ‌گونه مأخذی ذکر نکرده است. در حالی که کلمه یونانی آن «باربروس» (barbarous) است نه باربار، و باربروس به معنی آدم‌خوار است نه غیر یونانی.

نقاب شکر فام بندد هوا را چو صبح از شکر خنده دندان نماید

(همان: ۳۸/۴۵)

اگر پسته سبز خندان خونین ندیدی، فلک بین کز آن سان نماید

به نظر شارح، نقاب شکر فام: نقاب و روی‌بند شکر رنگ و سفید است که استعاره از سپیدی صبح است و در معنی گوید: هنگامی که صبح طلوع کند و بخندد و سفیدی خود را آشکار نماید، بر هوا نقاب سفید می‌بندد. در حالی که رنگ شکر در قدیم، سرخ بوده است

ناصر نیکویخت ۱۳۱

نه سپید و در این جا سرخی فلق در صبح گاهان را به نقاب شکر فام تشبیه کرده است. در نتیجه معنی شارح نامناسب است.

چو آبستان عده توبه بشکن در آر آن چه معیار مردان نماید

(همان: ۳۸/۳۱)

شارح پس از معنی فقهی توبه، در معنی شعر دچار اشتباه شده و می گوید: توبه خود را که مانند زن آبستن طولانی شده، بشکن و چون مردان شراب مردافکن بنوش. شاعر عده توبه آورده است، معمولاً عده برای آن به جای می آورند که مشخص شود زن شوی مرده یا طلاق گرفته از همسر متوفی یا قبلی حامله نشده باشد و اگر زن حامله باشد، دیگر عده لازم نمی آید، بنابراین می گوید مانند زن حامله که عده می شکند، تو هم توبه شراب نوشیدن بشکن و مردانگی خود را در شراب خوردن به نمایش بگذار.

بی صرفه در تَنور کن آن زرّ صرف را کاو شعله ها به صرفه و عوا در افکند

(همان: ۳۹/۳۱)

به نظر شارح، زر صرف: استعاره از آتش زرد درخشان است. در حالی که زر صرف استعاره از ساقه های گندم و جو و گاه است. صرف: خالص. یا نحوس کید قاطع را ز جهل بر سعود شعریان خواهم فشانند

(همان: ۴۰/۳۲)

مأخذ تعریف «کید قاطع» معرفی نشده است و آن چه در تعریف کید قاطع آورده اند، تعریف ستاره کید است نه کید قاطع، و قاطع بودن حکم نحوست ستاره است، زیرا منجمین کواکب ثابته عیوق و کید را از جمله قواطع می دانند (مصفی، ۱۳۶۶: ذیل «قاطع»).

فتنه از من چه نویسد؟ که مرا دانش و دین دو رقیبند که فتان شدنم نگذارند

(خاقانی شروانی، ۱۳۸۷ ب: ۴۰/۴۴)

علاوه بر معنی شارح، دو رقیب می تواند اشاره به دو فرشته رقیب و عتید باشد که بر دو شانه آدمی، اعمال او را ثبت می کنند.

تف خون کز مژه بر لب زد و لب آبله کرد ز مهریری ز لب آبله ور بگشاید

(همان: ۴۶/۸)

شارح: لب از حرارت و گرمی اشک خون آبله و تبخال زد ...

شایسته است به اصطلاح طبی آن اشاره شود که در طب قدیم می‌گفتند، اشک حاصل از بخارات جگر اگر از راه مژه بیرون نریزد، به صورت تبخال در لب‌ها ظاهر می‌شود. شاعر می‌گوید: اشک به جای این‌که از راه مژه جاری شود، در لب ظاهر شده و لب را آبله کرده ...

سر سر باغچه و لب لب برکه بکنید رگ مرغان ز سر سرو خضر بگشایید

(همان: ۴۶/۳۹)

شارح «سر سر باغچه» را کناره باغچه، سراسر باغچه و «لب لب برکه» را لب آبگیر، و تکرار اسم را برای تأکید می‌داند. در حالی که چنین نیست. شاعر می‌گوید: سر را سر باغچه (کنار، لبه باغچه) ببرید و لب را لب (کناره) برکه بکنید. لب‌کنند کنایه از اظهار تأسف شدید است، لب‌گزیدن.

مویه گر ناگزران است، رهش بگشایید نای و نوشی که از او هست گذر باز دهید

(همان: ۴۷/۴۷)

شارح ناگزران را به صورت ناگذران و به معنی عبورناکرده و ناگذرنده آورده است؛ در حالی که، صورت «ناگزران» به معنی ناچار ارجح است؛ یعنی چاره‌ای از ورود مویه‌گران نیست، راه باز کنید تا آن‌ها پیش بیایند.

۸. نتیجه‌گیری

کتاب شرح دیوان خاقانی اثر محمدرضا برزگر خالقی از جمله شروحنی است که برای دانشجویان و دیگر خاقانی‌پژوهان تحقیق و تدوین شده است. شارح، با بهره‌گیری از پاره‌ای شروح و گزینش‌های دیوان خاقانی، شرحی منظم و منسجم همراه با بایسته‌های یک کتاب درسی فراهم آورده است. با توجه به اقبال خوب خاقانی‌پژوهان در خصوص بررسی شرح احوال و آثار خاقانی و وجود ده‌ها شرح و گزیده و صدها مقاله پژوهشی و چندین مجموعه مقاله و ده‌ها پایان‌نامه و رساله تحصیلی، به نظر می‌رسد تا حد زیادی مشکلات فهم ابیات خاقانی مرتفع شده باشد؛ بنابراین انتظار می‌رود این اثر که با پشتوانه سال‌ها خاقانی‌پژوهی همراه بوده است، تا حد زیادی خواننده را از خواندن کتاب‌های قبلی بی‌نیاز کند. به هر حال هرچه این تحقیقات ادامه پیدا می‌کند، افق‌های جدیدی از شعر خاقانی

گشوده می‌شود و دریافت‌های دیگری از شعر او به مخاطبان شعر او عرضه می‌شود. با مقایسه دو نسخه مصحح عبدالرسولی و سجادی و مشاهده تفاوت آن دو، و نسخه بدل‌های متعدد و متنوع برای ضبط پاره‌های واژه‌ها، بی‌گمان تا زمانی که تصحیح انتقادی قابل قبولی از دیوان خاقانی فراهم نشود، کار نسخه‌پژوهی و حدس و گمان در خصوص صحت ضبط‌ها و درک و دریافت درست معنی ادامه خواهد داشت. بنابراین بر هر کار پژوهشی از نوع اثر مذکور، می‌توان انگشت گذاشت و دریافت‌های دیگری را مطرح کرد.

منابع

- باقری خلیلی، علی‌اکبر (۱۳۸۲). فرهنگ اصطلاحات طبی در ادب فارسی، مازندران: دانشگاه مازندران.
- ترکی، محمدرضا (۱۳۸۵). «دریافت‌هایی از خاقانی»، <<http://mr-turki.blogfa.com/cat-7.aspx>>، بازیابی در ۱۳۸۵/۱۱/۱۵.
- خاقانی شروانی (۱۳۸۵). ختم‌الغرایب: تحفه‌العراقین خاقانی شروانی، ختم‌الغرایب: تحفه‌العراقین، به کوشش ایرج افشار، تهران: میراث مکتوب و فرهنگستان علوم اتریش.
- خاقانی شروانی (۱۳۸۶). ختم‌الغرایب: تحفه‌العراقین، مقدمه و تصحیح و تعلیق یوسف عالی عباس‌آباد، تهران: سخن.
- خاقانی شروانی (۱۳۸۷ الف). ختم‌الغرایب: تحفه‌العراقین، تصحیح علی صفری آق‌قلعه، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- خاقانی شروانی (۱۳۸۷ ب). دیوان، شرح همراه با مقدمه، تلفظ واژه‌های دشوار، درست‌خوانی، زیباشناسی و شرح ابیات، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی، تهران: زوار.
- سراج‌الدین علی خان (۱۳۶۳). چراغ‌هدایت، ضمیمه فرهنگ غیاث‌اللغات، تهران: امیرکبیر.
- متنبی (بی‌تا). دیوان‌المتنبی، شرح ابوالبقاء العکبری، الجزء الاول، بیروت: دارالمعرفه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). بحارالانوار، بیروت: الوفا.
- مصطفی، ابوالفضل (۱۳۶۶). فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مهدوی‌فر، سعید (۱۳۹۱). «شرحی دوباره از دیوان خاقانی»، کتاب ماه، ادبیات، ش ۶۳، پیاپی ۱۷۷.
- نهج‌البلاغه (۱۳۷۶). ترجمه مصطفی زمانی، تهران: نبوی.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی